

جهان تصوف

در وجه تسمیه صوفی و اشتقاق آن آراء و عقاید مختلف است. عدّه گویند صوفی را بدان جهت صوفی گویند که جامه صوف دارد و پوشد. گروهی گویند بدان جهت صوفی گویند که در صف اول می باشد و گروهی گویند صوفی را از آن جهت صوفی گویند که تولی باصحاب صفه نماید و عدّه صوفی را مشتق از صفا دانند که که ما صوفیان صفا ز عالم دگریم. بعضی گویند صوفی مشتق از صوفه است و آن چیزی مطرود و دور افتاده بود که کس را بدان رغبتی نباشد و چون صوفیان از خلق دوری نمایند و از مردم دور افتاده اند آنها را صوفی گویند. عدّه گویند صوفی مشتق از سوفیا یعنی دانش است که بعداً بصاد نوشته شده است. بعضی گویند دسته خاصی از مردم را صوفی گویند که اسرار آنها صاف و آثار آنان پاک باشد و دل و معاملت خود با خدا صاف کرده باشند و یا صوف بر صفا پوشند و می اصفی نوشند و از تیر گیها صاف شوند و دائم در تفکر باشند و از خلق بپریده بخدا پیوندند از اخلاق طبیعت منقطع گردند.

تو کز سرای طبیعت نمیروی بیرون کجا بکوی طریقت گذر توانی کرد

با روحانیان در صحبت باشد و از هواهای نفسانی بدور.

صوفی صافی است در عین صفا می نماید نور او ، او را بما

ذره از آفتاب نور او نیست خالی در همه ارض و سما

نقطه نقطه دایره پیموده است جمع کرده ابتدا و انتها

نه مالک است و نه مملوک ، روی بر خدا دارد و من یتو کل علی الله

فهو حسبہ، برگزیدگان از مردمند، فانی از نفس و باقی بالله اند، چون بگوید بیان حقایق حال وی بود و چون خاموش باشد معاملات او معبر حال وی بود حجاب خلق و انیت خسود برداشته و آنچه در سرای دارد بنهد و آنچه در کف دارد بدهد « و يطعمون الطعام علی حبه مسکیناً و یتیمأ و اسیراً . »

صوفیان خدمتگزاران عالم بشریت اند. مکتب آنان از روی حقیقت نه مجاز مکتب انسان سازی، مکتب بشر دوستی، مکتب اخوت و برادری و مکتبی است که هیجانان روحی بشر را که ناشی از ظواهر فریبنده مقامات و مناصب دنیوی است فرو نشانده و او را بحقایق امور و ناچیزی و ناپایداری جهان وجود آشنا میگرداند.

ماده و مادیات را بیک سو نهاده علائق مادی را مطرود میداند

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهرچهرنگ تعلق پذیرد آزاد است

« الدنيا جيفة و طالباها كلاب » با هر رنگی است و دز بیرنگی محض است

و از جنگ و جدال بدور

چونکه بی رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد

چون دوئیت از میان بر داشتی موسی و فرعون کردند آشتی

مکتب عشق است و محبت و عاشقان را مذهب و ملت خداست - علت

عاشق زعلت‌ها جداست .

تصوف همه حال است همه وجد و صفاست، همه و فاست، بی رنگ و عاشق

هر رنگ، دور از ستیزه و جنگ. ریاضت نفس است، فلسفه وجود است. محقق

شهوات است، محو مقامات است، فلسفه عالی است در درجات فوق فلسفه معموله

چهارچوب منطق ارسطو را درهم شکسته حقایق را می بیند و پای استدلالیان را

چوبین میداند و پای چوبین را برای نیل و وصول به حقیقت سخت بی تمکین میداند

بحث و جدال قشریون جاه طلب را یکسره بدور ریخته است.

تصوف استقامت احوال است با حق، متخلق شدن با خلاق حسنه است،

حریت است، فتوت است، ترک تکلف است سخاوت است، بیکسو نگرستن و یکسان

زیستن است، پرهیز از اخلاق زشت است، سیر منزلهای نفس است، صفای سر است، زندگی بدون مرگ است، رضاست، صبر است، ایثار نفس است، ترك اختیار است، گرفتن حقایق و گفتن دقایق است، ادب است. ذکر است. امانت است. فناست. صفای اسرار است، عطاست، طراز نفس است، ارشاد خلق است، تحمل بلاست، دریائی است بی پایان که صاحب نظران را حیران کرده است تا آنجا که دسته منکر آن شدند و دسته دیگر نخست بدان تعصب ورزیدند و گفتند تصوف همه خیر است و انسان را از ظلمات جهل و نادانی رهائی بخشد.

صوفیه نوابغ بزرگ جهانند

روان شناسان و جامعه شناسان تصور کرده اند تصوف بر اساس تخدیر روحی و فرو نشانیدن هیجانات درونی و عبارت دیگر معلول یأس و حرمان و ناکامی است این سخن جنبه های مختلفی دارد اگر منظور این باشد که این بزرگان دنیا و مافیها را سراپی بیش ندانسته و هر چیز را فانی و بی ثبات میدانستند و بحکم « انما الممتع الدنیا له و ولعب دنیا و مقامات آنرا هیچ انگاشته و قابل اعتنا و توجه نمیدانند و عبارت دیگر جهان و مقامات آنرا خیلی کوچکتر و حقیرتر از آن میدانستند که بخواهند برای بدست آوردن آن کوشش کرده مرتکب هر نوع عمل خلافی شوند درست است، زیرا هدف آنها درهم شکستن بنیاد ظلم و ستم و بیدادگری ارباب مناصب و دنیا طلبان جاهل بوده است و غرض آنها مـ...خره کردن کسانی است که بمنظور لذات و تمتعات دنیا و بدست آوردن حطام دنیوی و تسلط یافتن بر اعراض و دماء بندگان خدا از هیچ نوع جنایت و خیانتی روگردان نبوده اند دنیا را برای خود خواهند خورد و برای دنیا، هدف منکوب کردن طاغیان و گردن کشان اجتماع بوده است باروش بسیار دقیق و مؤثر هدف ریشه کن کردن بناهای زهاد ریائی و علماء دنیایی و تزویر و تباهی بوده است هدف تهذیب نفوذ انسانها و ارائه طریق حق و حقیقت بوده است البته دواعی و اغراض مختلف است و وجه جامعی هم دارند و اگر منظور این باشد که چون دست این افراد بجائی نرسیده است در اثر فقر و فلاکت و غیره از تمتعات

دنیوی محروم شده‌اند و یا بر حسب موقعیت زمان و مکان دچار محظورات و گرفتاریهایی شده‌اند و خود را درگیر و دراز زندگی مستاصل و بیچاره دیده‌اند ناچار و نا علاج بدنبال زهد و تقوی و بی‌اعتنائی بدنیا رفته‌اند و بعبارت دیگر تصوف و افکار صوفیانه معلول بیچارگی و بدبختی و یاس و حرمان باشد سخنی بس گزاف و ادعائی نابجاست زیرا از بررسی احوال و اوضاع و سوابق زندگی آنها فهمیده میشود که حقیقت غیر از این است .

قصه شاهزاده بودا و ابراهیم ادهم و ملک زادگان و امیرزادگان دیگری که پشت‌پا بتمام مناصب و مقامات موجود و موروث زدند مؤید این معنی است که نیروی دیگر باید آنها را به جهان تصوف کشانده باشد علت هر چه بوده است و هدف هر چه میخواهد باشد از آثار وضعی یا قهری یا ارادی جهان تصوف و مردان بزرگ عالم تصوف خدمت باخلاق و ادب بوده است خدمات این بزرگان بعالم علم و ادب قابل انکار نیست اساس اخلاقی جوامع بشری از تراوشات فکری آنها بوده است انعکاس افکار صوفیانه نمکی است در ادبیات تمام اقوام و ملل . تلطیف عواطف و بیدار کردن ذوق ادبی و غیره از خدمات مهمی است که صوفیه بعالم علم و ادب و اخلاق کرده‌اند.

ادیان و تصوف

تصوف در عین حال که خود را از معرکه جدال و ستیزهای مذهبی و اختلافات ارباب مذاهب و جنک صاحبان مقامات و مناصب بدور میدارد و میگوید جنک هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

در سطح ذوق و حال روح و لب مذاهب است نه در متن قیل و قال عاشق حقیقت است روح و حقیقت و صلح طلبی و قواعد مربوط به تہذیب و تحلی باخلاق محمود هر مذهبی را مورد توجه خود قرار داده است و بدین جهت بتمام ادیان بنظر تکریم و احترام مینگرد ، زیرا تمام ادیان و مذاهب با اختلافاتی که دارند جنبه‌های اخلاقی قابل توجهی نیز دارند که اساس اجرائی آئین خود را بر آن استوار کرده‌اند بویژه مسیحیت و اسلام نیز از مسائل اخلاقی و اصول انسانی میباشند

اسلام

اسلام دینی است ذوعینین و ذووجهین هم ناظر بدنیاست وهم بآخرت، قواعد و اصول اخلاقی محکم دارد و قوانین جهاد دارد، جنبه های ذوقی و اخلاقی بسیار دارد مقررات خشک و بی روح انتظامی و تامینی نیز دارد. و شکی نیست که تصوف در اسلام اصلتی دارد ولکن بطور قطع قسمتی از اصول خود را در قرون وسطی از مسیحیت آموخته است. از راه بررسی تاریخ میتوان فهمید که چگونه عقاید صوفیان رومی کاتولیک و اسلام در آن زمان يك جنبه مشترك معنوی داشته است و همان جنبه های ذوقی و اخلاقی و توجه بدنای دیگر در اسلام است که ایجاب نموده است بطور شایسته و طبیعی و بدون برخورد بمانع سختی قسمت مهمی از آراء و عقاید صوفیان را بپذیرد. و یا آنکه گفته شود تصوف توانست خود را با اساس اخلاقی اسلام منطبق گرداند.

پس از فتوحات درخشانی که نصیب مسلمین شد و اساس امپراتوری عظیم اسلامی ریخته شد و قسمتهای مهم جهان متمدن در اختیار و تحت سیطره اسلام درآمد طبعاً وارث تمدنهای بسیار کهن گردید تمدنهای بس متناقض و متضاد، تمدنهای بس عالی و منحط مانند تمدنهای فارس، روم، یونان، بودا، هندو و غیره و در این مرحله است که اسلام بین تمام این تمدنها واقع گردید و آنها را بایگدیگر مطابق میل و ذوق و اصول خود تلفیق و توفیق داد و حیات حضاره اسلامی زاپی ریزی کرد و اینجاست که اختلافات و جنگ و جدال بسیاری مابین مذاهب و ملل بوجود آمد و باز اینجاست که فرقه های مختلفی در اسلام پدید آمد. در اواخر قرن دوم هجری در عراق بلغت صوفی بر میخوریم و نزدیک بیقین است که این کلمه از صوف است یعنی جامه خشن پشمینه و برخی گمان کرده اند که این کلمه از سوفوسوس گرفته شده است.

قدماء متصوفه در اسلام بنای کار خود را بر تقوی، زهد، خضوع، خوف از جهنم و معرفت الهی گذاشته بودند و اینکه سعی شده است در سلسله های مختلف صوفیه استناد به ائمه اطهار کنند همین جنبه های شاق اخلاقی و عبادی متضاد از آیات

واخبار بوده است و گر نه نمیتوان گفت اصول تصوف باین طریق که بعدها معمول شده است و شاید از قرن سوم هجری باین طرف باشد در نزد پیشوایان اسلام هم بوده در هر حال برای آنکه آشکار شود که منابع اسلامی خالی از اصول عرفانی و اخلاقی نیست و تصوف اسلامی تاحدی اصالت دارد به چند آیه از قرآن مجید و چند حدیث نبوی و ولوی اشاره مینمائیم.

آیات:

و من یتوکل علی الله فهو حسبه . و هو الذی یقبل التوبة عن عباده
و هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایماناً یخرج الحی من المیت
و ینزل المیت من الحی .

و من اللیل فتهجد بدنا فلة . و مارمیت اذ رمیت ولكن الله رمی .
وما امر و الا لیبعد و الله مخلصین له الدین .

و قل لهم فی انفسهم قولاً بلیغاً .

و الی ربك المنتهر . و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان .

الجنة هی المأوی . و اصبر علی ما اصابك . و اصبروا کما صبروا و لو العزم
من الرسل .

لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة .

انی ذاهب الی ربی سیهیدین .

و ما ابرؤ نفسی ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربی .

ان احسنتم احسنتم لانفسکم . افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی

نور من ربه . قل انی کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله .

فمن کان یرجو لقاؤ ربه فلیعمل عملاً صالحاً . فتوبوا الی بارئکم .

فذكر فان الذکری تنفع المؤمنین . فذكر انما انت مذکر . سبحان الذی اسرى

بعبدہ لیلاً من المسجد الحرام ... تقشع منه جلود الذین یخشون ربهم ثم

تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکر الله . الله نور السموات و الارض کل شیء هالک

الوجه : ونفخت فيه من روحي : نحن اقرب اليه من حبل الوريد . اينما تولوا فثم وجه الله . يضل من يشاء ويهدى من يشاء . ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون . وفي انفسكم افلا تبصرون . سنريهم آياتنا في الافاق وفي انفسهم وغيره .

احاديث :

اجبلت القلوب على حب من احسن اليها وبغض من اساء اليها . من مقت نفسه في ذات الله تعالى استوجب رضوان الله الاكبر . اللهم احيني مسكيناً وامتنى مسكيناً و احشرنى في زمرة المساكين .

لى مع الله وقت لا يسعنى فيه ملك مقرب ولا بنى مرسل . من عشق فغفو كتم ثم مات مات شهيداً ان عبداً خيره الله بين الدنيا والاخرة فاختر الاخرة على الدنيا .

انى ارى من خلقتى كما ارى من امامى . ما تقرب الى عبد بمثل اداء ما افترضت عليه لا يزال يتقرب الى بالنوافل حتى احبه فاذا احبته كنت له سمعاً و بصراً و يداً و رجلاً .

الناس فى مساجدهم والله فى حوائجهم . واعلموا ان الله يحول بين المرأ وقلبه . ان الله لا ينظر الى صوركم ولا الى اعمالكم ولكن ينظر الى قلوبكم .

كل نعيم دون الجنة باطل و كل عذاب دون النار باطل و انى ادبر امور عبادى بعلمى بقلوبهم .

اللهم اعوذ بك من جعل البلاء وسوء القضاء ودرک الشقاء ومن شماتة الأعداء و اذا سئلتنى عنى عبادى فانى احبب قريب . حب الدنيا رأس كل خطيئة .

ان القلوب بيد الله يقبلها كيف يشاء . من يصحب صاحب السوء لا يسلم . الدنيا سجن المؤمن .. ، الشرك اخفى فى امتى من ريب النمل على الصفا فى ليلة الظلماء . اتقوا فراسة المؤمن فانه ينظر بنور الله . ان الله سيعين حجاباً من نور وظلمة .

و آيات واحاديث ديگر يکه جمله حکايت از تحريض و ترغيب بر توبه و

انابه ، فقر ، تواضع ، معرفت ، حب توحيد ، توجه بعالم ديگر و بى اعتنائى بدنيا و

صبر و تحمل بر بلاء و تصفیه قلب و تهذیب نفس دارد و تحقیقاً ریشهٔ تصوف اسلامی در این گونه آیات و اخبار است و برای صوفیان متقدم سند اساسی همان قرآن و احادیث نبوی و ولوی است. صوفیان صدر اسلام همان زهاد و متقیان بوده اند که وسیلهٔ برای تقرب بخدا جستجو میکردند. و از طریق عبادت خدا و تعمق و تدبر در آیات الهی و احادیث نبوی سعی میکردند حالت زهد و تقوایی که در رسول اکرم بوده است بخود بگیرند و این است سبب آنکه صوفیان سعی دارند سلسله سند خرقة خود را بپیکری از معصومین متصل نمایند.

انتقال مرکز خلافت اسلامی به بغداد موجب گردید که جهان اسلام با عقاید و تمدنهای قدیمتری تماس پیدا کند و بتدریج فلسفه و علوم مذهبی یونان در میان ملل اسلامی وارد گردید و از طرفی بواسطه اختلاط و آشنائی با ایرانیان بویژه دانشمندان ایرانی با تمدن زردشتی آشنائی حاصل گردید و بالتبلیغه اقوام و نژاد و ملل مختلف مذهب اسلام را پذیرفتند و ملت مسلمانان قسمت‌های مختلف فرهنگی و فلسفی آنان را برگزیدند و سرانجام فرهنگ و تمدن خاص اسلامی که مخلوطی از فلسفه و اخلاق ملل مختلف باضافه احکام و مقررات و دستورات خاص اسلامی است بوجود آمد و تصوف اسلامی مخلوطی از تصوف مسیحیت، بودائی، افلاطونیان حدیث زردشتی و فلسفه اشراق مشرق زمین گردید.

درست است که در دین اسلام رهبانیتی نیست و بحکم لارهباً نية فی الاسلام گوشه گیری از جامعه منع شده است و لکن از طرفی دیگر ریشه دستورات صوفیانه و توجه با آخرت و بی اعتنائی بحطام دنیا در آیات و احادیث آمده است مانند خوف از نار، امید به بهشت، معرفت و توحید الله. عبادت خدا و احترام از شرك و تکبر و خودخواهی و جز آنها و در عین رعایت این اصول پیروان دین را بخدمت به خلق و کار و کوشش ترغیب مینماید و اینجاست که باید گفت اساس تصوف اسلامی بر مبنای مثبت قرار گرفته است و این است سر و عینین بودن مذهب اسلام و از اینجاست که بزرگان علم و ادب و معرفت اسلامی قبل از همه چیز خدمت به خلق را توصیه کرده اند و باز در اینجاست که تصوف اسلامی از تصوف هندی و مسیحیت ممتاز و جدا میشود. این

سادگی تصوف بوسیله اقوام مختلف که دین اسلام را پذیرفتند بتدریج از بین رفت و با وارد شدن عقاید صوفیانه هندی و فلسفه اشراق اصالت خود را از دست داد و گریز کردید. زهاد صدر اسلام با اقتداء به پیشوایان خود عبادت را بموقع و کار را نیز بجای خود انجام میدادند وقت کار برای کار و وقت عبادت برای عبادت، در عین اشتغال به کار و فعالیت اجتماعی حالت زهد و تقوی و پرهیز کاری را با خود داشتند لکن بعدها دیده میشود که حس اعتزال و گوشه گیری و روش شاعرانه افلاطونیان و حالت فناء محض بودائیان در آنها سوختگی کرده و (موتوا قبل ان تموتوا) را بتأویلی موافق حال خود بمرحله اجرا در آوردند و باندازه زیادی تحت تأثیر رهبانیت مسیحی قرار گرفتند و بعضاً آداب و اخلاق آنها را بنحوی با اصول خود تلفیق کردند و متوسل بتأویل و تفسیر و صرف الفاظ از ظاهر شدند و با وجوه عرفان و معانی بسیار دقیق و باریک بتأویل اخبار و آیات پرداختند تا حدیکه بطور قطع میتوان گفت حتی کسانی که مخالف با متصوفه بودند بدون آنکه شاعر یا این معنی باشند تحت تأثیر و تاویلات آنها قرار گرفتند. ناچار باید اشاره کرد که در پیدایش این وضع جریانات خاص سیاسی نیز موثر بوده است و همین تأثیر عمیق و قابل ملاحظه سیاست بوده است که اشخاص ناباب را وارد این مکتب کاملاً مبرا کرد و متصوفه اهل حق را بانواع ناپاکیها آلوده کردند و بالجمله اغراض و دواعی خاص بجز آنچه اساس کار بوده پدید آمد کسانی خود را در سلك تصوف وارد کردند که روی بر خلق و پشت بحق داشتند این مکتب پاک را وسیله اعمال اغراض شیطانی خود کردند در زیر لباس پشمینه قداره بستند و مترصد فرصت شدند و در موقع خود زدند و بستند و بسلطنت رسیدند و شد آنچه شد. آری این بود فرجام کار تصوف در اسلام شرح ماجرای دوره های صفویه و جریانات شیخ اسحق اردبیلی و اخلاف و اسلاف آنها از عهده این مقالت خارج و با اطلاعات اندک که این حقیر فقیر دارم بهتر است مطلب را درزبگیرم.

مسیحیت

اشاره شد که میل بزهد و تأمل و تفکر و بردباری در افکار مسیحیت بنحو کاملی وجود داشته و دارد سخنان منسوب بحضرت عیسی (ع) اغلب مفسران این معنی

است و رهبانیت مسیحی یکی از همین مظاهر است و حتی برخی گمان کرده‌اند لباس پشمینه که شعار صوفیه است مسیحی الاصل است و همین‌طور روزه، ذکر، ریاضت و جز آن از اصول اخلاقی مسیحیت است و مهمتر از همه مسئله حب و عشق است که در مسیحیت اصالتی خاص دارد و بطور قطع مسئله توجه فوق‌العاده متصوفه اسلامی بعشق پاک الهی از طریق مسیحیت اتخاذ شده است و بواسطه رهبانان و اخبار وارد دین اسلام گردیده است.

تصوف بودائی

تا قرن چهارم هجری تصوف بودائی در سرزمین فارس و ماوراءالنهر اثر قابل ملاحظه داشت بطوریکه عده‌ای گمان کرده‌اند فکر فناء نفس در وجود کلی از اصل هندی باشد که نماینده مهم این فکر در اسلام بایزید بسطامی است که گوید (للخلق احوال و لاحال لا نه محیت رسومه و فنیت هویته بهویه غیره و غیبت آثاره بآثار غیره . غبت عن الله ثلاثین سنة و کانت غیبتی عنه ذکرى اياه . الفناء یصحبه . البقاء) و دیگر منصور حلاج که گوید : الله فی جیبی و جمله انا الحق معروف .

انا من اهوی و من اهوی انا نحن روحان حلمانا بدنا

در هر حال بعید نیست که تصوف بودائی اثر قابل ملاحظه در تصوف بعدی اسلامی داشته باشد و از این جهت است که گفته اند تصوف اسلامی مجمع ابحر و گردآورنده تمام افکار ملل مختلف است.

فلسفه اشراق

شکی نیست که ایران از قدیم الایام سرزمین ذوق و اشراق و تجلیات ادبی و هنری بوده است و همین امر موجب شده است که صوفیان ایرانی الاصل و یا کسانی که نشأت آنها ایران بوده و مظهر ذوق و سرشار از احساسات باشند و کلمات آنها نوعی تعالی و برتری مخصوص داشته باشد و بیانات آنها در کمال فصاحت و بلاغت و رسائی باشد و اصولاً فلسفه اصیل ایرانی خود مظهر ذوق و عرفان و جنبه‌های شاعرانه است . اصول اخلاقی ایرانیان قدیم در عین استحکام و متانت فلسفی

آمیخته با نوعی قیاسات شاعرانه و احساس است و بطور قطع تمدن فارسی و فلسفه اشراق اثر قابل ملاحظه در تصوف اسلامی داشته است.

طریقت

اشاره شده که راه و روش و طریقی که صوفیان برای وصول به حقایق دارند، توبه، صبر، اغماض، قناعت، توکل، معرفت، فناء، بقاء و بالجمله اسفار اربعه و اخلاق عملی و یا عقلی عملی است که تخلیه، تخلیه، تجلیه و فناء باشد این اصول ظاهراً توسط صوفیان قرن سوم هجری بوسیله ذوالنون مصری و بایزید بسطامی و جز آنها پی ریزی شده است و گویند اولین کسیکه روش صوفیه را در اسلام اتخاذ کرد حسن بصری است و کتابی در این مورد بنام رعایة حقوق الله نوشته است پس از بایزید بسطامی بزرگترین صوفی اسلام منصور حلاج از شاگردان جنید بغدادی است و از اصول منصور جمله معروف «انا الحق» است وی دارای بیانی عمیق است و پس از طی مراحل و مدارج ترقیات معنوی و تهذیب نفس واصل الی الله شده و با او متحد میشود و بحکم عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی، اراده و خواست او اراده و خواست خداست.

چون بگرید آسمان گریان شود چون بنالد چرخ یارب خوان شود
کاین دعای شیخ نه چون هر دعاست، فانی است و گفت او گفت خداست.
تشابه عقاید او با عقاید صوفیه مسیحی موجب شد او را متهم به بیدینی و مسیحیت کردند و بهمین جهت هم بقتل رسید لکن بطور قطع باید گفت حلاج نه مسلمان بود و نه گبر و نه مسیحی و نه یهودی بلکه طالب حق بود و خود را در جنب جبروت الهی ناچیز می شمرد. عاشق حق بود و عاشقانرا مذهب و ملت خدا است. وی انسان کامل را آینه تمام نمای ذات الهی میدانست و مهمترین وظیفه انسانرا نیل به کمال انسانیت میدانست خواه گبر باشد خواه مسیحی خواه مسلمان و بزبان حال میگفت:

مقصود من از کعبه و بتخانه توئی تو مقصود توئی کعبه و بتخانه بهانه
البته در اینکه حلاج خود را خلیفه الله میدانست حرفی نیست چنانکه

محبی‌الدین عربی بجز حلاج و جنید بغدادی از بزرگان صوفیه ابو نصر سراج صاحب کتاب اللمع و ابوطالب مکی صاحب کتاب قوت القلوب و امام محمد غزالی است که تحولاتی در جهان تصوف داده‌اند در میان این بزرگان محبی‌الدین عربی صاحب مکتب خاصی است وی در کتاب فصوص الحکم مقام و مرتبت انسان کامل را بالاترین مقامات دانسته و آنرا خلیفه خدا میدانند در فصل اول گوید: حق متعال از جهت نام‌های حسنی بی انتهای خود بخواست که اعیان خود را بنمایاند کون جامعی که خاص تمام امور و اسماء او باشد و بواسطه آن اسرار خود آشکار و هویدا گرداند و آنرا مرآت و آینه تمام نمای خود گردانید و جهانی مساوی و شبح ذات خود آفرید و در جهان بزرگی انسانرا آفرید و نمونه از روح خود را در او دمید. و نفخت فیه من روحی و بالتلیجه انسان کامل خلیفه ولی نوعی است در میان خلق و مظهر اسماء و صفات الهی است. جهان و ماده و طبیعت حجب ظلمانیه حق‌اند. ان الله سبعین حجاً من نور و ظلمة. در هر حال از طریقت سیر خاصی منظور است که مخصوص سالکان راه حق است مانند ترك دنیا و دوام ذکر و توجه بمبدأ و انزواء و دوام طهارات و وضوء و صدق و اخلاص و غیره. و آن لب شریعت است. شریعت احکام ظاهر است و بمنزلت پوست است و طریقت لب او و رفتن از حادث بقدم است که بعد از آنکه از مقام فنا بمرتبت بقا رسید گویند از راه طریقت به حقیقت رسیده است.

طریقت گر که میجوئی حقیقت گر که میخواهی

بجو از سالک کامل بخواه از عارف دانا

طریق معرفت خواهی بخواه از عارف سالک

نه از شیخ ریا کار و حکیم از خرد یکتا

طریقت تزکیه نفس و التزام به عبودیت است و حقیقت مشاهده ربوبیت.

خواجه عبدالله گوید: اگر طالب راهی پاک کن، پشت بآب و خاک کن،

مرد این کار مرد باید، فرد باید و یکدرد باید، تا ره بحقیقت برد.

چند جستم تا بیابم من از آن دلبر نشان
 تا گمان اندر یقین گم شد یقین اندر گمان
 چند گاهی عشق پیمودم یقین پنداشتم
 خویشتن را شهره کردم که چنین و گه چنان
 چون حقیقت بنگریدم زو خیالی هم نبود
 عاشق و معشوق من بودم بین این داستان
 شخص سالک باید زیر نظر و بدستور شیخ قاعده و روش خاصی را انتخاب
 کرده طی طریق کند و متحمل ریاضت و مجاهدت شود سال اول مخصوص خدمت
 بخلق و دوم مقصور بر خدمت خالق سوم مراقبت قلب .

سخنی چند از بزرگان تصوف

بایزید بسطامی: چهل سال دیده بان دل بودم چون نگه کردم بندگی و
 خداوندی را هر دو از خدا دیدم، کاش روز قیامت برپاشدی تا خیمه خود بطرف دوزخ
 زنم که چون دوزخ مرا ببند پست شود تا حقارت من سبب راحت خلق شود... از
 خود بیرون آمدم چون مار که از پوست خود بیرون آید، چون نیک نظر کردم
 عاشق و معشوق و عشق را دیدم که در عالم وحدت یکی است پس ندا کردند از من
 درمن که تو نمیباشی جز من و این معنی فناء فی الله است، سالهای بسیار بر این درگاه
 مجاور بودم عاقبت حیرت و حسرت نصیب ما آمد، مدتی گرد خانه طواف میکردم
 چون از خود فانی شدم و ببقای حق باقی گردیدم خانه را دیدم که گرد من طواف
 میکرد .

جنید: صوفی چون زمینی باشد که همه پلیدی در وی افکنند و همه
 نیکوئی از وی بیرون آید، تصوف از اصطفاء است هر گزیده شده از ما سوی الله او
 صوفی است، تصوف آن بود که ترا خداوند از تو بمراند و بخود زنده گرداند .
 تصوف نعمتی است که اقامت بنده در آنست. تصوف آنست که پیوسته با
 حق باشی بدون علائق، از او پرسیدند از باطن تصوف، گفت بر تو باد که ظاهرش

را بنگری و از باطنش نپرسی، صوفیان قوی باشند که قیام ایشان بخداوند است در همه اقوال، زیرا که ندانند و نشناسند الا حضرت او را. بندگان دو قسمند بندگان حقیقت و بندگان مجاز. مرد باید به سیرت مردان بود نه به صورت. اساس فساد آنست که قیام کنی بمراد نفس و همواره پیرو او باشی. چون وقت فوت شود هر گزش دیگر نتوان یافت و هیچ چیز عزیزتر از وقت نبود. جوانمردی آن باشد که بار خویشتن بر دیگری نهدی و آنچه را داری بذل کنی و بار دیگرانرا نیز متحمل شوی.

یحیی بن معاذ درباره علماء عصر خود گوید: یا اصحاب العلم قصور کم قیصریه و بیوتکم کرویة و اثوابکم طالوتیه و اخفافکم جالوتیه و اوانیکم فرعونیه و مراکبکم قارونیه و مؤائد کم جاهلیه و مذاهبکم شیطانیه فاین المحمدیه.

حارث محاسبی: صفة العبودیة ان لاتری لنفسک ملکاً و تعفلم انک لا تملك لنفسک فرأ و لانفعاً.

حسن بصری: هر سخن که از سر حرکت نیست عین آفت است. و هر خامشی که از سر فکرت نیست مایه شهوت است و هر نظر که از سر عبرت نیست مایه لهو و زلت.

حبیب عجمی: هر که را با تو خوش نیست هر گز خوش مباد، هر که را چشمش بتو روشن نیست چشمش روشن مباد.

ابراهیم ادهم: الهی تو میدانی که هشت بهشت در جنب انعامی که با من کردی اندک است در جنب محبت خود و انس دادن با ذکر خود.

پانزده سال مشقت و سختی کشیدم تا ندائی شنیدم. کن عبداً له و استرح. درویش که زن کرد در کشتی نشست و چون فرزند آورد غرق شد، سه حجاب باید که از پیش دل سالک برخیزد تا در دوست برویش گشاده گردد. یکی آنکه اگر مملکت هر دو عالم بعطای ابدی بدو دهند شاگرد نگردد از برای آنکه هر که بوجودی شاگرد تواند بود هنوز حریص است. و الحریص محروم. دوم حجاب

آنکه اگر مملکت هر دو عالم او را بود و از وی بستانند با فلاس اندوهگین نگرود از برای آنکه این نشان سخط است و الساخط معذب . سوم آنکه بهیچ مدحت و نواخت فریفته نگرود که هر گه بنواخت خلق فریفته گردد حقیر همت باشد و حقیر همت محجوب بود عالی همت باید بود.

عمرو بن عثمان مکی : المروة التنافل عن زلل الاخوان .

ابو یعقوب نهرجوری : هر که راسیری بطعام بود همیشه گرسنه بود، هر که را توانگری بمال بود همیشه درویش بود، هر که در حاجات خویش قصد خلق کند همیشه محروم بود و هر که در کار خود یاری از غیر خواهد همیشه مخدول بود، اصل سیاست کم خوردن، کم گفتن، کم خفتن و ترک شهوات است، فاضلترین کارها آن بود که بعلم پیوسته گردد . عارف بدنیا بچشم فنا نگرود.

ابو منصور محمد انصاری : چون پنج خصلت مرد را باشد از دنیا و آخرت محروم گردد . پسندیدن ظلم بر مردمان ، نخوردن غم دوستان ، محروم کردن نزدیکان، ترجیح دادن خردان بر بزرگان و افتادگی بنزد ظالمان .

سلسله‌های تصوف

بطوریکه اشاره شد در صدر اسلام اصول اخلاقی محکم و متقنی بوسیله حضرت رسول اکرم صاحب شریعت برای تصفیه و تهذیب نفوس بندگان خدا و اصحاب منتشر گردید و بطور قطع طرفداران و مؤمنین بآن حضرت این اصول را کاملاً رعایت میکردند قصه اصحاب صفه و یاران حضرت علی (ع) و عبادات آنها و زهد و تقوای خالصانه اصحاب حضرت رسول و یاران علی بن ابی طالب قابل انکار نیست ولیکن این معنی که آنان مکتب صوفیانه بمعنی خاصی که بعداً معمول شد داشته‌اند یا نه و یا صاحب خرقة بوده‌اند و باصحاب و یاران خود خرقة پوشانده باشند بطور قطع معلوم نیست .

سلسله‌های مختلف تصوف هر يك بنحوی و از طریق سنی خود را به حضرت رسول و یابیکی از ائمه اطهار میرسانند چنانکه با مراجعه به شجره نامه که نگارنده